

## تبیین مبتنی بر تجربه باطنی قرآن از وحی یا شعور مرموز محمد

### تفسیر سوره الضحی - بخش دوم

وَالضُّحَى - وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى چرا حالا که خداوند می خواهد به بازسازی شخصیت محمد پس از بحران شخصیتی و روحی که محمد پس از شروع رسالتش به آن دچار شده است بپردازد، به دو قسم طبیعی و دو پدیده طبیعت تکیه می کند.

الف - قسم به شروع روز

ب - قسم بشروع شب

آیا آنچنانکه قبلا در باب فلسفه قسم های خداوند در آغاز سوره مطرح کردیم می خواهد یک موضوع مهمی مطرح کند آنچنانکه در این رابطه در تفسیر سوره شمس بطور مشخص مطرح کردیم یا اینکه با طرح این قسم ها می خواهد امت و جامعه را تشویق به توجه و تدبیر در طبیعت و فرو آمدن از ماوراء الطبیعت و آسمانها بسوی طبیعت و زمین نماید. البته همه این امور می تواند دخیل باشد ولی طرح دو قسم فوق در اینجا دلیل عمده دیگری دارد که آن مربوط میشود به حالات روحی محمد بعد از رسالت که بصورت مشخص می توانیم آن حالت روحی محمد بعد از بعثت را قبض و بسط روحی محمد بنامیم که در این سوره بصورت دو قسم وَالضُّحَى ( بسط روحی محمد ) و وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ( قبض روحی محمد ) بیان شده است. چرا که آیات بعدی بشدت این برداشت از دو قسم فوق تائید می کند و با بیان :

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى - وَلِآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى - قبض و بسط روحی تو آنچنانکه تو فکر می کنی بخاطر خشم و برخورد پروردگارت با تو نیست.

آنچه بطور مشخص این آیات روشن میسازد ماهیت مکانیزم وحی از نظر قرآن می باشد که از نظر قرآن برخلاف دیدگاه دگماتیسم چشمه وحی را منبع بیرون محمد نمی داند بلکه چشمه وحی آنچنانکه اقبال می گوید درون وجود خود محمد می باشد که خالق این چشمه خود محمد می باشد که با مراقبه و تخلیه و توجه خود محمد توانسته است درون خود ایجاد کند و لذا بر مبنای وضع اکتیوتیه این چشمه درونی محمد قبض و بسط روحی محمد شکل پیدا می کند. شکی نیست که وعده خوشبینی به آینده توسط محمد مربوط بهمین دنیا و رسالت خود محمد می باشد چراکه اگر بخواهیم مرحله مورد نظر را بجای رسالت محمد در این دنیا به آخرت منسوب کنیم علاوه بر اینکه می بایست اصطلاح مقابل آن آخرت دنیا باشد نه اولی موضوع قبل و بعد آنها باید چیزی غیر آنچه در این سوره آمده مطرح شود. چرا که هم آنچه در قبل این آیه مطرح شده **مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى** و هم آنچه که در بعد این آیه مطرح شده **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى** هیچکدام به آخرت مربوط نمی شود.

خلاصه اینکه آنچه در آیات فوق توسط پروردگار می خواهد مطرح شود اینکه قبض و بسط روحی تو ربطی به خشم و دور گزیدن پروردگار ندارد. آنچنانکه تو پیش خود فکر می کنی **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى**.

همین موضوع در آیات اول سوره مزمل بشکل دیگری به محمد گوشزد شده بود با این بیان: **إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْكَ قَوْلًا تَقِيلاً** همانا بزودی بر تو قوی سنگین وارد خواهیم کرد. این آیه نشان می دهد که تکیه در اینجا بر خود موضوع وحی است و مکانیزم نزول آنچه از مضمون این دو آیه می توانیم استنتاج کنیم اینکه برخلاف آنچه دیدگاه دگماتیسم معتقد است وحی از چشمه درونی محمد بصورت مکانیکی آنچنانکه در عرفا جوشش می کند در محمد اکتیو نمی شود و همین جا تفاوت بارز میان وحی محمد با عرفان عرفا مشخص میشود. چرا که عرفان عرفا یک رابطه زایش یکطرفه از عارف به بیرون دارد؛ اما وحی محمد رابطه دو طرفه میان محمد و وحی وجود دارد. به این ترتیب که تا زمانیکه پراتیک رسالت محمد نیازمند هدایتگری نباشد چشمه درونی محمد اکتیو نمی شود.

آنچنانکه از محتوای این دو آیه بر می آید پروسه پیچیده شدن هدایتگری وحی بستگی به پروسه پیچیده شدن پراتیک محمد دارد. تا زمانیکه از محمد حرکت زایش نکند هدایتگری وحی بصورت مکانیکی نخواهد آمد همین حقیقت در آیه 69 سوره العنکبوت بدین صورت مطرح می کند **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ** - همانا آنانیکه در راه ما جهاد کنند هدایتگری راهها از جانب ما نصیب آنها خواهد شد و خداوند با نیکوکاران است.

پس آنچه بزودی به محمد از جانب پروردگارش عطا خواهد شد هدایتگری توسط وحی می باشد که بموازات پیچیده شدن رسالت و حرکت محمد بر او نازل خواهد شد. **أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى - وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى - وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى.**

خوب در اینجا یک مرتبه خداوند برای نشان دادن اصل استمرار وحی و هدایت بر محمد وارد دلیل میشود تا باطرح این دلیل محمد را نسبت به استمرار هدایت از جانب پروردگارش مطمئن سازد. گذشته خودت بهترین دلیل برای نشان دادن استمرار هدایت و هدایتگری از جانب ما می باشد. آنچه قرآن در اینجا می خواهد در رابطه با هدایتگری محمد مطرح کند این نیست که با این بیان بخواد به محمد بگوید که هدایتگری وحی بر تو از دوران کودکی تا کنون ادامه داشته است و از این به بعد هم ادامه پیدا خواهد کرد. نه شکی نیست که هدایتگری وحی محمد از سن چهل سالگی آغاز شده و قبل از آن هدایتگری وحی برای محمد وجود نداشته است.

حتی همین موضوع هم که طرفداران دگماتیسم وحی در باب تفاوت تنزیل و انزال مطرح می کنند که قرآن دو باره بر پیامبر نازل شده یکبار بصورت دفعی و انزال بوده است بار دوم بصورت تدریجی و تنزیل بوده است، صحت ندارد. چرا که قرائن بصورت متقن نشان میدهد که محمد قبل از جوشش چشمه وحی در درونش در شب 27 رجب یعنی شب مبعث پیامبر هیچگونه اطلاعی از محتوای وحی نداشته است. در این رابطه می توانیم بطور مثال سوره عبس را بررسی کنیم تا این حقیقت روشن شود. در تمامی آیات قرآن این تنها سه آیه ای است که بصورت کنکرت تابلویی از شخصیت و زندگی گذشته پیامبر را در تابلویی در سه جمله ترسیم می کند که هیچ جای دیگر این موضوع به این شکل تکرار نشده است. جا دارد در همین جا ما هم به بررسی داستان وحی و شخصیت محمد بپردازیم.

**شخصیت محمد بزرگترین فونکسیون انسانی - اجتماعی - تاریخی وحی و قرآن و اسلام است:** برای بررسی و شناخت شخصیت محمد با تاسی از همین آیات سه گانه وحی نخستین اصلی که بعنوان مقدمه باید به آن توجه داشته باشیم اینکه عظمت شخصیت محمد مولود وحی بعنوان پراکسیس است و قبل از شروع جوشش چشمه وحی در وجود محمد اگرچه محمد جز حنفا مکه بود و اگرچه محمد با مراقبه و توجه و تفکر در تنهایی غار حرا اکسپرینس نفسانی خود را پراتیک میکرد ولی با همه اینها شخصیت محمد تا سر فصل وحی بهمان مشخصه ای بود که در این تابلو وحی با سه ایتم تبیین می کند. بعبارت دیگر حیات شخصیت محمد پیوند با حیات وحی دارد و تا قبل از شروع وحی یعنی سن چهل سالگی آنچه ما بخواهیم از محمد به قلم بکشیم و به تجلیل از آن بپردازیم فقط بر مبنای عظمت شخصیت بعد از وحی محمد می باشد اینکه :

پدر محمد عبدالله بوده است و عبدالله پسر کوچک عبدالمطلب بوده که جوانی بوده خوش اخلاق و خوش اندام که با یکی از دختران مکه بنام آمنه ازدواج می کند و مدتی پس از ازدواج جهت تجارت به شام میرود و پس از برگشت بعلت بیماری در مدینه فوت می کند. فوت عبدالله در زمانی صورت می گیرد که آمنه حامله بوده است و لذا حدود پنج ماه بعد از مرگ عبدالله در سحرگاه 12 یا 17 ربیع الاول در فصل بهار محمد از مادر خود آمنه در حالی که پدر نداشت متولد میشود و سرپرستی او بدست عبدالمطلب جد بزرگوارش می افتد. محمد مدتی پس از تولد بعلت بدی آب و هوای مکه و وجود اپیدمی در مکه، جهت پرورش به دایه ای سپرده میشود تا بیرون مکه در منطقه چادر نشینها که آب هوای بهتری دارد پرورش یابد. بالاخره محمد پس از سه سال بیرون مکه بودن نزد مادرش آمنه به مکه آورده میشود و مادرش آمنه هم برای اینکه اقوام و خویشاوندانش در مدینه بودند برای نشان دادن بچه اش به آنها با اجازه عبدالمطلب تصمیم به مسافرت به مدینه می گیرد که پس از بازگشت از مدینه در مسیر راه مادرش هم مانند پدرش مریض میشود و در برابر محمد فوت می کند. بالاخره محمد بی پدر و بی مادر توسط ندیمه آمنه به مکه باز میگردد و تحویل عبدالمطلب می گردد تا اینکه بالاخره عبدالمطلب هم فوت می کند و در زمانی که در بستر مرگ بود سر پرستی محمد را به فرزند بزرگش ابوطالب می سپارد و سر نوشت چنین ایجاب می کند که محمد به خانه ابو طالب بیاید و در کنار عقیل و جعفر و علی فرزندان ابو طالب قرار گیرد و حتی یک مسافرت هم همراه با ابوطالب به شام داشته باشد.

در سن 27 سالگی که محمد ابتدا بعنوان کارگر خدیجه یکی از زنان ثروتمند مکه در امر بزینس کالا برایش کار میکرد بالاخره با او که 15 سال اختلاف سن داشتند ازدواج می کند و زندگی مستقل از ابو طالب برای خود تشکیل میدهد و علی را هم همراه خود بعلت فقر ابو طالب به خانه خود می آورد.

بجز یک مدتی که در دوران قبل از آشنائی برای ابوطالب چوپانی میکرد و رفت و آمدی که با چهار و پنج نفر از جوانان مکه که جعفر ابوطالب هم جزو آنها بوده است و آنها را حنفا می نامیدند و دارای اخلاق عیار صفتی بودند چیز دیگری تاریخ از زندگی محمد نمی داند. البته واضح است که در این مدت مدرسه ای نرفته جز یکی و دو تا مسافرت که به شام رفته. از عربستان تا آخر عمر خارج نشده است و ثروت و مال و منالی جز آنچه خدیجه در اختیار او قرار داده است ندارد.

این مطالب کل ذهنیتی است که تاریخ از شخص محمد تا قبل از بعثت او در چهل سالگی دارد آنچه توجه به این مطالب مشخص میسازد اینکه همه این امور مسائلی عادی است که ممکن است در همان زمان برای فرد دیگری هم رخ داده

باشد از مردن پدر قبل از تولد تا رفتن بیرون مکه از کودکی و مردن مادر و پدر بزرگ در کودکی، نرفتن به مدرسه در کودکی و چوپانی و کارگری کردن برای خدیجه و بالاخره ازدواج با او اگرچه اینها برای ما که در قرن 21 زندگی می‌کنیم امر عجیبی است اما برای جامعه مکه قرن ششم میلادی امری عادی بوده است. آنچه بعنوان یک تند پیچ در زندگی محمد بوجود آمد و باعث گردید تا تمامی این واقع زندگی او را استحاله کند انفجاری بود که در شب 27 رجب در سن چهل سالگی در وجود محمد ایجاد گردید و تمامی شخصیت محمد را زیر رو کرد.

برای درک این موضوع البته این مثال غیر قابل قیاس است اما فقط به منظور قرین به ذهن شدن آن کافی است که مساله ملاقات مولانا با شمس تبریزی و تحولی که این ملاقات 6 ماهه در شخصیت مولانا بوجود آورد مورد مذاقه قرار دهیم. همه میدانیم که تا قبل از این ملاقات اگرچه مولانا صاحب درس و فتوا و کلام و... بود اما شخصیتی عادی داشت مثل بسیار از شخصیت‌های دیگر هم عصرش. آنچه مولانا را مولانا کرد انفجاری بود که در ملاقات با شمس توسط شمس در وجود او بوجود آمد و تمامی زندگی و شخصیت مولانا را تحت تاثیر خود قرارداد. خود مولانا در رابطه با این انفجار و این ملاقات تنها در کل مثنوی و دیوان شمس و فیه ما فیه یکبار در دیوان شمس از آن یاد می‌کند و آنهم با اشاره :

مردم بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم / دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم  
 دیده سیر است مرا جان دلیر است مرا / زهره شیر است مرا زهره تابنده شدم  
 گفت که دیوانه نه‌ای لایق این خانه نه‌ای / رفتم دیوانه شدم سلسله بندنده شدم  
 گفت که سرمست نه‌ای رو که از این دست نه‌ای / رفتم و سرمست شدم وز طرب آکنده شدم  
 گفت که تو کشته نه‌ای در طرب آغشته نه‌ای / پیش رخ زنده کنش کشته و افکنده شدم  
 گفت که تو زیر ککی مست خیالی و شکی / گول شدم هول شدم وز همه برکنده شدم  
 گفت که تو شمع شدی قبله این جمع شدی / جمع نیم شمع نیم دود پراکنده شدم  
 گفت که شیخی و سری پیش رو و راهبری / شیخ نیم پیش نیم امر تو را بنده شدم  
 گفت که با بال و پری من پر و بالت ندهم / در هوس بال و پرش بی‌پر و پرکنده شدم  
 گفت مرا دولت نو راه مرو رنجه مشو / زانک من از لطف و کرم سوی تو اینده شدم  
 گفت مرا عشق کهن از بر ما نقل مکن / گفتم آری نکنم ساکن و باشنده شدم  
 چشمه خورشید تویی سایه گه بید منم / چونک زدی بر سر من پست و گدازنده شدم  
 تابش جان یافت دلم وا شد و بشکافت دلم / اطلس نو بافت دلم دشمن این ژنده شدم  
 صورت جان وقت سحر لاف همی زد ز بطر / بنده و خربنده بدم شاه و خداونده شدم  
 شکر کند کاغذ تو از شکر بی‌حد تو / کامد او در بر من با وی ماننده شدم  
 شکر کند خاک دژم از فلک و چرخ به خم / کز نظر و گردش او نور پذیرنده شدم  
 شکر کند چرخ فلک از ملک و ملک و ملک / کز کرم و بخشش او روشن بخشنده شدم  
 شکر کند عارف حق کز همه بردیم سبق / بر زیر هفت طبق اختر رخشنده شدم  
 زهره بدم ماه شدم چرخ دو صد تاه شدم / یوسف بودم ز کنون یوسف زاینده شدم  
 از توام ای شهره قمر در من و در خود بنگر / کز اثر خنده تو گلشن خندنده شدم  
 باش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان / کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم

